فهرست

[اصول/ تعدیه حکم/ مقدمات 2](#_Toc52206208)

[مقدمه 2](#_Toc52206209)

[تنقیح مناط 2](#_Toc52206210)

[تعریف تنقیح مناط 2](#_Toc52206211)

[دو گام لازم 3](#_Toc52206212)

[اقسام علل احکام 3](#_Toc52206213)

[تنقیح مناط قطعی 4](#_Toc52206214)

[چند نکته 5](#_Toc52206215)

[مقدمه دوم 6](#_Toc52206216)

[تفاوت بین تنقیح مناط و الغاء خصوصیت 6](#_Toc52206217)

[وجوه تمایز بین تنقیح مناط و الغاء خصوصیت 7](#_Toc52206218)

[وجه اول: 7](#_Toc52206219)

[وجه دوم: 8](#_Toc52206220)

[وجه سوم: 8](#_Toc52206221)

بسم الله الرحمن الرحیم

اصول/ تعدیه حکم/ مقدمات

# مقدمه

در اصول بحث ما رسید به اسبابُ تعدیة الحکم –البته ما خارج از روال بحث، مباحث قطع را قطع کردیم و آمدیم به اسباب تعدیه الحکم که در همین الفائق هم مطرح شده است پرداختیم - اولین سبب عبارت بود از الغاء خصوصیت که گمانم بحثش تمام شد و می‌پردازیم به دومین سبب از اسباب تعدیه الحکم که عبارت است از تنقیح مناط.

تنقیح مناط

تنقیح مناط از وسایلی است که ما هر چه در تاریخ اصول و فقه شیعه به این سمت می‌آییم برجسته‌تر می‌شود و عنوان بسیار حساس و مهمی است به دلیل اینکه هم الغاء خصوصیت و هم تنقیح مناط و به‌ویژه تنقیح مناط، یک مرزهای نزدیک و ظریفی با بحث قیاس و استحسان و امثال این‌ها دارد. از این جهت است که بعضی اصلاً تنقیح مناط را بی‌ارزش می‌دانند و خیلی کم بهاء برای آن قائل هستند شاید اخباریانات همین‌طور باشد در مقابل جریانات اصولی با تفاوت در درجات مسئله به این تنقیح مناط خیلی توجه دارند و در مقام اجتهاد باید به آن توجه بشود.

برای ورود به بحث ابتدا تعریف آن و بعد ارتباط این با مثل الغاء خصوصیت و تمایز و تشابه و مسائلی از این قبیل در ابتدا مورد بحث قرار می‌دهیم البته در کتاب، رابطه این را با الغاء خصوصیت متاخراً آورده است ما یک مقدار جلوتر می‌آوریم که در مقدمات بحث است.

تعریف تنقیح مناط

آنچه در مقدمه اول می‌پردازیم تعریف تنقیح مناط است. در این کتاب تعبیری که آمده است این است «و هو کشف ما امیط به الحکم فی الاصل ما لم ینطق به الشارع و احراز وجوبه فی الفرع و نفی الوجود مانع او مزاحم اقوی له»

تنقیح مناط چند تا عنصر دارد یک کشف ما امیط به الحکم فی الاصل ما لم ینطق به الشارع دقت برای اینکه ملاک و مناط و علت حکم را ما پیدا کنیم و آن هم علتی که در اصل حکمی که صادر شده است علت یافته شود علتی که لم ینطق به الشارع در متن و دلیل وارد نشده است ما با عقل خودمان علت را کشف می‌کنیم

پس تنقیح مناط کشف علت حکم است؛ علتی که مصرح نیست و تا اینجا تمام نمی‌شود و احراز وجود این مناط در آن فرعی که حکم می‌خواهد در آن تسری پیدا کند علت این است و این علت در اینجا وجود دارد و مانعی نیست که آن علت در اینجا اثر بکند.

دو گام لازم

شبیه این دو مؤلفه را در الغاء خصوصیت داشتیم چه در الغاء خصوصیت و چه در تنقیح مناط بایستی دو گام را برداشت.

1- گام این است که این در اصل خصوصیت ندارد یا اینجا علت در اصل این نکته است.

2- اینکه بگوییم در فرعی که می‌خواهد عطف به این بشود مانعی که می‌خواهد جلوی تأثیر این علت را بگیرد نیست

این دو چیز باید احراز بشود

در الغاء خصوصیت این جور بود که وقتی می‌گوید یغتسل الرجل گفتیم رجل با مرئه فرق ندارد. آنجا باید گفت رجولیت خصوصیتی ندارد و دیگر اینکه انوثیت هم مانع نیست آن حکم در آنجا ظهور و بروز پیدا بکند

عین آن حکم در اینجا هم هست.

حالا مثالی که در این کتاب زیاد آمده است و انواع مثال زیاد داریم این است که کسی اگر آیه سجده واجب را شنید ولی یادش رفت سجده کند در روایت دارد «یسجد اذا تذکر» یادش رفت سجده کند و حال که یادش آمد سجده می‌کند این گفته شده است می‌خواهیم تسری بدهیم از نسیان به عصیان این آدمی که ناسی است اذا تذکر می‌گوید سجده کن حال اگر کسی عاصی بود و به هر دلیلی عصیان کرد و آیه سجده را که شنید و سجده نکرد و زمانی گذشت و پشیمان شد گفته شده است آن یسجد اذا تذکر را تسری می‌دهیم به عاصی اذا اری ان یفعل مثلاً این تسری گفته‌اند بر اساس این است که تنقیح مناط می‌کنیم.

ملاک این که می‌گوید یسجد اذا تذکر چیست؟ ملاک این است که آن امری که وجود داشت و تکلیفی که آمد گریبان او را گرفته است لذا هم شامل ناسی می‌شود و هم شامل عاصی می‌شود آن ملاک یسجد اذا تذکر این است و دلیل این تأکید بر یسجد اذا تذکر این است که حکم تنجز پیدا کرده است و امر باقی است و لذا شامل عاصی هم می‌شود در اینجا باید گفت مناط و علت را کشف کردیم که بقاء امر باشد. در اصل یعنی یسجد اذا تذکر؛ و مطمئن هستیم که در عاصی نکته‌ای که مزاحم با سریان آن علت باشد نیست. پس علت این است و این علت در اینجا وجود دارد این یک گام.

در این دومی که فرع است که می‌خواهد بر آن عطف بشود مانعی وجود ندارد که نگذارد که حکم تأثیر بگذارد. این تنقیح مناط است که ما به مناط می‌رسیم و آن مناط را تأمین می‌کنیم.

اقسام علل احکام

توضیح دیگر که واضح هم هست این است که علت‌های احکام علی قسمین است یک علت مصرحه داریم و دو علت مستنبطه داریم. العلل المصرحه و العلل المستنبطه

گاهی دلیل می‌گوید لا تشرب الخمر لانه مسکر این علت مصرحه است می‌رود در مسیر العله تعمم و تخصص و داستانهای مربوط به علت است.

گاهی علت مستنبط است ما با تلاش عقلی خود علت را کشف می‌کنیم درحالی‌که شارع به صراحت آن را نفرموده است. این دو نوع علت است. هر دوی این‌ها علت است و الا اگر حکمت باشد داستان جدایی دارد. وقتی چیزی علت شد ما یا آن را در خود دلیل می‌بینیم یا استنباط می‌کنیم

این دلیل مستنبطه طبعاً درجاتی دارد.

گاهی علت در حد یک اشعار است ارزشی ندارد گاهی در حد یک ظن است ولی ظن غیر معتبر؛ ارزشی ندارد وقتی این استنباط العله ارزش پیدا می‌کند که به حد اطمینان و قطع برسد اگر به حد قطع برسد همه آن را معتبر می‌دانند اگر به حد اطمینان هم برسد یک اختلافی وجود دارد ولی غالباً اطمینان عقلایی و عرفی امری معتبر می‌دانند

تنقیح مناط قطعی

بنابراین تنقیح مناط به‌عبارت‌دیگر با این توضیح که داده شد عبارت است از کشف علت مؤثر در حکم که در کلام شارع و گوینده به آن تصریح نشده است بلکه ما از طریق اطمینان و قطع می‌گوییم علت این است. منتها باید توجه داشته باشیم که یک نکته مانعی در طرف فرع نباشد و این امر را اطمینان پیدا کنیم که نکته مانعی نیست اصلی هم اینجا نداریم.

از این جهت است در تنقیح مناط و کشف علت مؤثره در حکم باید متفتح به این باشیم که به دو اطمینان نیاز داریم؛

1- اطمینان به اینکه منشأ صدور حکم این مطلب است

2- این که این تمام علت است و مانعی مقابل آن نیست لذا هم باید علیت این در برای حکم اطمینان پیدا بکنیم و هم اینکه مانعی در فرع وجود ندارد

به‌عبارت‌دیگر که دقیق‌تر و عمیق‌تر است اطمینان پیدا کنیم که این نکته تمام العله است و هر جا باشد این امر بر آن مترتب می‌شود و شرطی و قید عدم مانعی ندارد. فرض کنید این اسکار در دلیل نباشد ولی ما به یک وجهی مطمئن شدیم که لا تشرب الخمر -حکمت نه – علت آن، آن هم تمام العله اسکار است به حیثی که هر جا اسکار باشد این حکم هم می‌آید متوقف بر عدم مانع نیست.

چنین چیزی را اگر کسی قطع یا اطمینان پیدا بکند می‌گویند تنقیح مناط قطعی.

سؤال: 13:22؟؟؟ مانعی ممکن است به خود حکم نباشد مثل **﴿فَبِظُلْمٍ مِنَ اَلَّذِينَ هٰادُوا حَرَّمْنٰا﴾**[[1]](#footnote-1) اینجا به اصطلاح حرام شدن طیبات برای خود حکم نیست اینجا غرض تنبیه بنی‌اسرائیل است.

جواب: بله ممکن است برای تنبیه باشد حالا آن یک بحثی است که ما که عدلیه هستیم و می‌گوییم احکام تابع مصالح و مفاسد است. مصالح و مفاسد علی قسمین هستند یک قسم مصالح و مفاسدی است که متعلَق احکام است یک قسم مصالح و مفاسد در جعل احکام است مثل احکام امتحانیه، احکام امتحانیه مواردی که متعلَقش ارزشی ندارد فقط می‌خواهد او را بیازماید یا از مواردی که شما مثال می‌زنید یا از این قبیل که شما مثال می‌زنید می‌خواهد یک نوع تأدیب بکند به‌طوری که در متعلق چیزی باشد.

این نمونه داریم ولی اصل در آن که می‌گوییم احکام تابع مصالح و مفاسد است یعنی مصالح و مفاسد نفس الامریه در متعلقات؛ اما اینکه مصلحت در جعل باشد قرینه می‌خواهد. یکی از مباحثی که مطرح کردیم بررسی شده است.

در همین مورد هم می‌شود فرض کشف علت کرد و تعمیم دارد و گفت تمام العله این است که می‌خواهد این خاطیان را تأدیب کند اگر علت تامه‌ای کشف شود در جای دیگر هم می‌شود تسری داد ولی آن سخت است.

سؤال تعبیر قطع او بحکم القطع نبود

جواب این نبود ولی من این را افزودم. می‌خواهیم این تعابیر را مقداری ارتقاء بدهیم.

بخواهیم تعریف را مقداری جمع و جورتر بکنیم باید بگوییم تنقیح مناط کشف علت تامه حکم است علی نحو القطع او الاطمینان؛ و عدم مانع را نمی‌خواهد کشف علت تامه مؤثره در حکم. علت تامه که شد یعنی هر جا باشد هست کشف علت تامه علی نحو القطع او الاطمینان.

چند نکته

این تعریف اجمالاً که وجود دارد منتهی معلوم شد که چند نکته را باید توجه داشت.

1- تفاوت بین حکمت و علت است ممکن است جایی قطع یا اطمینان داشته باشیم که این دخالت دارد ولی این دخالت به نحو حکمت است. این نه. باید قطع یا اطمینان تعلق بگیرد به علیت آن.

2- علیت تامه

3- قطع باشد علی جمیع الآراء و اطمینان باشد علی بعض الآراء

4- علتی که اینجا بسته است علت مستنبطه است نه علتی که مصرحه باشد اگر علت مصرحه باشد دیگر کسی تنقیح مناط نمی‌گوید.

این‌ها نکاتی است که در این تعریف وجود دارد.

مقدمه دوم

تفاوت بین تنقیح مناط و الغاء خصوصیت

مقدمه دومی که آن هم بسیار مهم است این است که بین تنقیح مناط و الغاء خصوصیت چه تفاوتی هست؟

در اینجا هم ابتدائاً باید توجه داشت به اینکه سه احتمال متصور است

1- اینکه تنقیح مناط و الغاء خصوصیت فرقی ندارند. اگر الغاء خصوصیت می‌کنید عملاً نکته تسری پیدا کرده‌اید وجه جامعی پیدا کردید و مناطی پیدا کردید و می‌گویید این خصوصیت دخالتی ندارد و آنجا هم سرایت می‌کند این از این جهت یعنی اگر کسی بگوید الغاء خصوصیت همواره برمی‌گردد به یک نوع مناط یابی و علت‌یابی و تعمیم آن علت. اگر کسی این را بگوید طبعاً دیگر الغاء خصوصیت برمی‌گردد به تنقیح مناط و این دو مساوی می‌شوند. این یک احتمال است.

2- احتمال دوم اینکه بگوییم این‌ها تمایز دارند این دو اصطلاح به یکی از آن وجوهی که بعد اشاره خواهیم کرد.

3- احتمال سوم این است که بگوییم این دو از قبیل اذا اجتمعا افترقا و اذا افترقا اجتمعا هستند گاهی وقتی ما می‌گوییم تنقیح مناط، یک معنای عامی در نظر می‌گیریم که همه این موارد را می‌گیرد. الغاء خصوصیت هم گاهی همین‌گونه استعمال می‌شود منتها گاهی دقت‌های بیشتری می‌شود که بین این دو تمایزی دیده می‌شود و لذا می‌شود گفت تنقیح مناط و الغاء خصوصیت هر کدام دو اصطلاح دارند که بنا بر یک اصطلاح این‌ها مساوی هم می‌شوند و اگر افترقا شد یکی را بگوید همه را می‌گیرد و بنا بر یک اصطلاح دوم این‌ها معنای خاصی دارند که از هم جدا می‌شوند و اذا اجتمعا افترقا؛ که روح این اذا اجتمعا افترقا و اذا افترقا اجتمعا هر جایی باشد این است یعنی هر یک از این‌ها دو معنا دارند مشترک لفظی بین یک معنای عام که بر هم منطبق می‌شوند و یک معنای خاصی که از هم جدا می‌شوند. قاعده اذا اجتمعا افترقا و اذا افترقا اجتمعا هر جایی ملاحظه کردید معنی آن تعدد و اشتراک لفظی این واژگان است بین یک معنای عام که مساوی می‌شوند و معنای خاص که از هم جدا می‌شوند

این سه رویکرد کلی است به این دو واژه الغاء خصوصیت و تنقیح مناط.

وجوه تمایز بین تنقیح مناط و الغاء خصوصیت

منتها ما باید ببینیم بنا بر آن رویکرد دوم که تمایز و تفاوت باشد وجه تمایز چیست. اگر کسی وجه تمایز را پیدا کرد مانع نیست می‌شود آن را که پذیرفت آن وقت بیاید بگوید از قبیل اذا اجتمعا افترقا هستند در واقع سه تا احتمالی که اینجا هست یکی عدم تمایز است مثلاً این‌ها باهم فرقی ندارند یکی هستند دو اینکه تمایز به نحو مطلق است این‌ها دو اصطلاح هستند و اصلاً ندارند سوم اینکه تمایز به نحو نسبی است به شکل قاعده اذا اجتمعا افترقا و اذا افترقا اجتمعا است این سه رویکرد کلی است این یک بحث.

حالا ما باید برویم و ببینیم وجه تمایزی بین این دو سبب تعدیه حکم که از اسباب مهم هم به شمار می‌آید وجود دارد یا خیر؟

حالا یک وجوهی می‌شود اینجا ذکر کرد که بعضی در کتاب هست و بعضی نیست.

## وجه اول:

یک وجه قابل ذکر در تمایز این دو این است که کسی این طور بگوید که در هر دو نهایتاً به یک وجه عام و مناط عامی می‌رسیم که حکم تسری پیدا می‌کند یعنی همان موارد الغاء خصوصیت هم یک نکته عامی پیدا می‌کنیم که می‌گوییم تسری پیدا می‌کند و لذا از این جهت فرقی ندارند منتها فرق در این است درجه ظهور در الغاء اجلی و اظهر و ابین است از تنقیح مناط در الغاء خصوصیت اینکه حکم از اینجا به آنجا تعدی پیدا می‌کند به خاطر یک نکته عامه‌ای خیلی ظهور و بروز دارد یعنی در خود لسان دلیل هم می‌تواند بفهمد دلالتش در حد ظهوراتی است که بیّن به معنای اخص است وقتی می‌گوید یغتسل الرجل همه می‌فهمند که یعنی یغتسل المکلف، رجل اینجا خصوصیتی ندارد ملاک همان ملاک مشترک که مکلف بودن است. جایی که این جور وضوح دارد که قید هیچ ارزشی در مقام تشریح ندارد این اجلی و اظهر که باشد در واقع می‌شود الغاء خصوصیت و اما اگر یک نوع خفایی دارد که باید با یک دقت‌هایی آن را کشف کرد، این تنقیح مناط می‌شود پس تفاوت این‌ها در درجه ظهور است

ظهور در الغاء خصوصیت ظهور قوی‌تر لفظی است مثلاً بیّن به معنای اخص است یا بیّن به معنای غیر اخص است اما تنقیح مناط در این درجه قوت ظهور نیست یا بیّن به معنای اعم است یا غیر بیّن است که باید با یک تأملاتی آن را کشف کرد.

این یک وجه برای تمایز این دو.

این وجه در واقع مبتنی بر این است که چه در الغاء خصوصیت و چه در تنقیح مناط ما وجه جامع داریم که از این به آن حکم تسری می‌کند از این موضوع مصرح در دلیل به موضوع دیگری یا از این قید به قید دیگری ما عبور می‌کنیم؛ دلیلش این است که وجه مشترک دارند. می‌گوییم اسکار وجه مشترک موجود در خمر یا فقاع یا الکل هست. این هم در موارد الغاء خصوصیت هم باید بگوییم که همه جا در واقع یک جهت مشترک دارد.

سؤال ظاهراً آن وجه جامع را ملغی می‌کند.

جواب: نه وجه خاص را ملغی می‌کند رجل خصوصیت رجولت را الغاء می‌کنیم چه ملاک است آن مکلف بودن یعنی یک وجه عامی. این‌جور است دیگر.

## وجه دوم:

وجه دومی که ممکن است اینجا گفته شود تنقیح مناط در علت حکم جاری می‌شود و در صُلب حکم علت‌یابی انجام می‌دهیم می‌گوییم علت این حکم اسکار است یا علت این حکم بقاء امر سابق است که می‌گوید یسجد اذا تذکر؛ اما الغاء خصوصیت در قیود و امور حاشیه‌ای حکم است مثل همین الرجل، رجل اینجا مخاطب حکم است اصل حکم یغتسل ما علت نداریم و کار به علت اصل حکم نداریم چه کسی باید این حکم را انجام بدهد اینجا الغاء خصوصیت تعبیر می‌شود که الغاء خصوصیت در حقیقت در آن مناط اصلی حکم نیست در حواشی حکم هم جاری می‌شود این هم یک وجه است که ممکن است کسی به آن اشاره بکند و این در متن نیامده است.

## وجه سوم:

وجه سوم که در متن آمده است تعبیر در متن این است در تنقیح مناط موضوع تغیُّر و تبدل پیدا نمی‌کند اما در الغاء خصوصیت موضوع تغییر پیدا می‌کند در تنقیح مناط وقتی می‌گوییم علت را ما یافتیم حداکثر می‌شود مثل لا تشرب الخمر لانه مسکر، لا تشرب الخمر لانه مسکر این‌جور نیست لا تشرب الخمر ملغی بشود نه آن سر جای خودش هست اگر آثاری بر آن مترتب بشود می‌شود استصحاب کرد ارزش دارد بله یک موضوع عام‌تری پیدا می‌شود که عبارت است لا تشرب المسکر. این در علت آن موضوع در حکم اصلی محو نمی‌شود اما در الغاء خصوصیت موضوع رنگ می‌بازد ارزشی دیگر ندارد. یغتسل الرجل یعنی یغتسل المکلف، الرجل اینجا هیچ باری در کلام گوینده ندارد پس در تنقیح مناط ما علت را که یافتیم فوقش مثل علت مصرحه است موجب نمی‌شود که عنوانی که در خود معلل و دلیل آمده لغو بشود. آن عنوان هست و آثار اصولی هم بر آن مترتب است مثلاً می‌شود خمریتش را اگر شک داری، استصحاب بکن. اسکارش را جور دیگر. موضوعیت خود خمریت باقی می‌ماند.

اما وقتی که در مواردی الغاء خصوصیت از موضوعیت ساقط می‌شود و ارزشی ندارد؛ به‌عبارت‌دیگر این عنوان مشیر است. الرجل یعنی المکلف. ولی لا تشرب الخمر لانه مسکر خود خمریت یک حیثیت ذاتی دارد و این هم وجه سوم.

1. - سوره نساء، آیه 160. [↑](#footnote-ref-1)